

# مصاحبه‌ای با استاد محمد تقی شریعتی

پیرامون:

- ۱ - نقش معلم انقلاب: در حسینیه ارشاد
- ۲ - بجزیانات حسینیه ارشاد
- ۳ - کناره کیری مطهری و مصاحبه اخیر  
خاطره‌ای

## یارب المستضعفین

س - لطفا بفرمائید آغاز همکاری شما با ارشاد و ادامه، آن چگونه بوده است؟  
ج - آقای مطهری تابستانها می‌آمدند به فریمان، بعد مذتی در مشهد بودند و به کانون نشر حقایق اسلامی می‌آمدند و بسیاری اوقات سخنرانی ما را گوش میدادند. از اینجا نسبت به ما لطفی پیدا کردند و ارتباط میان ما باقی بود تا وقتی که حسینیه ارشاد تأسیس شد. حسینیه‌گه تأسیس شد، از سوی هیئت مدیره حسینیه شخص آقای مطهری از من دعوت کردند که من بیایم چند شبی در ماه رمضان که در پیش بود، سخنرانی کنم و من که چون خیلی زیاد خسته بودم و حالم خوش نبود پذیرش این دعوت برایم دشوار بود و اینها از اینجا مرتبه توسط تلفن و نامه اصرار میکردند و به آیت‌الله میلانی هم در مشهد متولّ شدند که من با اصرار آقایان و توصیه آقای میلانی آمدم تهران، اول بنا بود پنج شب الی ده شب ماه رمضان سخنرانی کنم سال اول در محل موقت حسینیه سخنرانی کردم و بعد از ماه رمضان قصد بازگشت به مشهد داشتم که اصرار و ابرام آقایان باعث شد که من ۲/۵ الی ۳ سال اینجا بمانم. از اینجا دیگر بین ما و آقای مطهری یک همکاری پیش آمد که در ارشاد با هم دیگر گار میکردیم و سخنرانی میکردیم، گاهی با هم در یک جلسه سخنرانی میکردیم، گاهی جداگانه من سخنرانی میکردم و شبی ایشان جدا.

س - یعنی ایشان از شما دعوت کردند یا موسسین ارشاد؟  
ج - موسسین ارشاد بودند، اما وسیله دعوتش آقای مطهری شد، برای اینکه ما همه موسسین ارشاد را نمی‌شناختیم بنابراین ما به اعتبار آشنائی با آقای مطهری، که میگفت اینجا موسسه‌ای تأسیس می‌شود بر روی کانون نشر حقایق اسلامی مشهد، میخواهد گار گند و چون دستگاه نسبت به نام کانون حساسیت دارد و کانون را تعطیل کرده بود، اسم اینجا را کانون نشر حقایق نگذاشتیم و اسمش را حسینیه نگذاشتیم، منتهی کلمه ارشاد را به آن اضافه کردیم تا بداند اینجا یک موسسه‌ای است پیرو مکتب حسین که میخواهد مردم را ارشاد کند بر مبنای مکتب حسین (ع) و میخواهد مردم را تربیت کند بنابراین، اسمش را حسینیه ارشاد نگذاشتیم. اینها را در نامه، ایشان نوشته بودند لذا من آدم اینجا وده شبی صحبت کردم و شب آخر که من با مردم خداحافظی کردم. آقای صبحدل که برنامه‌ها را ابلاغ میکرد، رفت پشت تربیتون و گفت ده ماه بعد را شبهای شنبه شریعتی صحبت میکند. با اینکه من میخواستم به مشهد برگردم، آقایان وبالاخص شخص آقای مطهری که دور ما را گرفته بودند مانع شدند و بعد با اصرار و ابرام ما رانگاه داشتند. هر شب شبهای یک‌نفر دعوت میشد، ولی این ماه را من شبهای شنبه صحبت میکردم که ادامه پیدا کرد و بجای ده شب، دو سال و نیم نزدیک

به سه سال در تهران ماندم البته در ماه رمضان به مسجد هدایت هم میرفتم، چون آیت‌الله طالقانی زندان بودند و از زندان به من سفارش کرده بودند که علاقه‌مندند که این مسجد دایر باشد، واسطه ایشان آیت‌الله زنجانی و آیت‌الله مطهری و جمعی دیگر بودند. آقای طالقانی گفته بودند اگر مسجد من در ماه رمضان دایر باشد، زندان برایم گواه می‌شود. سال آخر چند روز به ماه رمضان آقایان را مرخص کردند، چون ده‌سال محکوم شده بودند، پنج‌سال واندی گشیده بودند که دولت هرچه خواست تعهد بگیرد نداده بودند. بنابراین بدون تعهد آقایان را مرخص کردند در آن وقت من تلفن گردم به آقای حاج صادق گهرساله متصرفی مسجد هدایت بود که آقای بیرون آمدند، بهتر است مسجد را دیگر خودشان اداره کنند و مرآ امسال معاف کنند ایشان خواست اصرار کند، من گفتم خواهش می‌کنم اصرار نکنید، چون من دیگر حالت را ندارم. آن شب آقای طالقانی با چند نفر از ارادتمندانشان منزل ما آمدند و گفتند شما که اینجا دو سال زحمت گشیده‌اید، امسال هم خواهش می‌کنم بیائید مسجد هدایت را اداره کنید چون در مدت ۴ الی ۵ سال زندان هم خسته هستم و هم از دست دستگاه عصبانی هستم، ممکن است حرفی بزنم که بهانه دست اینها بدهم و م جدا "به زندان بروم" بنابراین امسال شما بیائید و اصرار گردند و من هم قبول گردم، سال سوم را آقای طالقانی خودشان نماز می‌خواندند و من آنجا سخنرانی می‌گردم و مسجد هدایت را، انسال هم من اداره گردم. بعدها جشن قرن ۱۴ بعثت پیش آمد و حسینه‌اول می‌خواست خیلی با تشریفات جشن بگیرد، از فضای گشوارهای دیگر و دانشمندان ممالک اسلامی دعوت گند، ولی ساختمان حسینیه هنوز ناتمام بود، از این جهت از دعوت خارجیها صرفنظر گردند و ما و شخصیت‌های مشهور ایران دعوت گردند که در این جشن شرکت کنیم، در اینجا بنابود کتابی نوشته شود، و به هرگس مقاله‌ای واگذار گردند و مقاله‌وحی و نبوت را به عهده من گذاشتند، اصرار گردم که موضوعی دیگر را بر عهده گیرم. پذیرفته نشد. این مقالات باید حداقل ۶۰ صفحه و حداقل ۸۰ صفحه می‌شد من تا ۱۲۰ صفحه را نوشته بودم، هنوز مطلبی تمام نشده بود که به مشهد رفتم تا رأس مدت ۲۰ روز مراجعت نمایم. آیت‌الله میلانی گفت شما حتما باید در مشهد بمانید. هیئت مدیره ارشاد بمن رجوع گردند. خود آقای مطهری تلفن گردند و آمدند و صحبت گردند، گفتند چون آقا اصرار می‌کند نمی‌توانم تخلف کنم. هیئت مدیره ارشاد نزد آقای میلانی آمدند و در خواست گردند من به تهران بیایم، آقا گفت اگر دو شریعتی در مشهد داشتیم یکی به شما میدادیم! شما از فضای دیگر تهران استفاده کنید، لذا دیگر نیامدم. علت نیامدن من به ارشاد این بود که من به مشهد رفتم، بعنوان خبر - گیری ده، بیست روزه برگردم ولی آیت‌الله میلانی مانع برگشتن من به ارشاد شد، در عین حال من شباهی احیاء یا شباهی آخر ماه صفر یا ایام محرم را که ارشاد از من

دعوت میکرد، باز از مشهد میآمد و سخنرانی میکردم این جریان کار مابود، تا هنگامی که دکتراز اروپا برگشت. دکتر هم جریانی دارد که رژیم، بی انصافها، سال اول دو دکترا ممتاز دکتر را ندیده گرفتند. بنابراین بعنوان یک دبیر در دبیرستانها تدریس میکرد، تا یکی از دوستان ایشان که متصدی برنامه ریزی وزارت آموزش و پرورش شده بود به دکتر نوشت که وزارت آموزش و پرورش دایره برنامه ریزی ها را بما واگذار کرد. ومن به آنکه تو قبول کردم. بدین ترتیب دکتر دعوت را پذیرفت و به تهران منتقل شد. بعدها دانشگاه ادبیات مشهد احتیاج به استاد پیدا کرد، ۵ نفر داوطلب بودند دوستا از آنها نورچشمی بودند، در امتحانات برتری دکتر نسبت به آنها به اندازه ای بود که اینها چاره ای نداشتند و دکتر برای تدریس به دانشگاه ادبیات مشهد رفت واز روز اول که دکتر به آنجا رفت، مورد توجه شدید دانشجویان قرار گرفت، تا بحدی که در همان کلاس درس، تاریخ اسلام یکی از اساتید ممتاز و متخصص درس میداد و تمام شاگردها حاضر نمی شدند و اغلب سرکلاس نبودند، ولی دکتر که همان درس را شروع کرد، نه تنها همه دانشجویان بدون استثناء می آمدند، بلکه از دانشگاه های دیگر دانشجویان درس خود را قطع میکردند و حاضر میشدند و از درس دکتر استفاده میکردند، که دیگر در کلاس جا نبود و در سالن سخنرانی تدریس میکرد. بنابراین آغاز شهرت دکتر از زمان دانشجویی دانشگاه ادبیات مشهد بود که ابوذر غفاری تالیف جوده السحار را ترجمه کرد و مکتب واسطه را نوشت. مقالات و تفاسیر سیاسی در روزنامه خراسان رامینوشت و آثاری ادبی داشت. بدین ترتیب بقدر کافی شناخته شده بود. و بعد که از اروپا برگشت بعنوان مدرس در دانشگاه ادبیات مشغول تدریس شد و شهرتش افزون شد و مورد توجه قرار گرفت و بعلت سخنرانیها در دانشگاهها، انجمنها و مجالس و شهرهای دیگر وارشاد آوازه اش بزرگانها افتاد، در این اثناء سازمان امنیت هر روز مزاحم میشد، یا ایشان را احضار میکرد که: "این روش را ترک گنید و حمله به دولت نکنید، گوش و کنایه نزنید" ....! دکتر هم که روش خود را ترک نمیکرد، بنابراین ایشان را از مشهد برداشتند، در اختیار وزارت علوم گذاشتند که به تهران آمد، حسینیه ارشاد تشکیلاتی منظم شده بود و موقعی که باید در وزارت علوم کار میکرد، موضوعاتی را در خارج به پیشنهاد وزارت علوم مینوشت و نیز در ارشاد سخنرانیهاش شروع شد. عجیب اینجاست که او ج شهرت دکتر در زمانی بود که آقای مطهری به ارشاد نمی آمدند بنابراین ایشان در شهرت دکتر موثر نبود، برای اینکه وقتی مطهری پایشان را کنار کشیدند، سخنرانیهای دکتر و در سهایش در این جمعه که ایراد میشد تا جمعه دیگر از نوار پیاده میشد و تصحیح میشد و چاپ میشد. که دانشجویان می آمدند و در اختیارشان گذارده میشد، ولی چون طالب زیادی داشت ارشاد مجبور میشد تا دو باره تجدید چاپ کند، در تیراژ ۷۵ و ۱۰۰ هزار و این دزسها و سخنرانیها

در سراسر ایران منتشر میشد و نام دکتر را همه جا مشهور و معروف میساخت و اما آینکه آقای مطهری باعث این شهرت و معروفیت دکتر شده باشد، ابداً آقای مطهری در شهرت دکتر تاثیری نداشت، شهرت دکتر بستگی به سخنرانیهاش داشت که به سرعت چاپ و در سراسر ایران منتشر میکرد، بخصوص در موقعی که آقای مطهری نبودند و اوج شهرتش در اینجا بود، دکتر شهرتش مدیون مواهی بود که خدا به او داده بود. اولاً خیلی انسان پرگار وزحمتکش بود و ثانیاً بیانش جذاب و قلمش سحاب بود، از این جهت این نوشهای مثل ورق زود دست بدست میگشت، از شهرهای دیگر نامه میآمد و این سخنرانیها را میخواستند حسینیه مجبور میشد که مجدداً تجدید چاپ و پخش کند و دکتر در ارشاد منظم سخنرانی میکرده البته آقای بلاغی و آقای شبستری هم میآمدند و چنان نبود که هیچکس نباشد. منتها دکتر بیشتر از همه مورد توجه قرار گرفت، در بین نوابغ بزرگ امثال اقبال و حتی سید جمال این بزرگان طراز اول، هیچکدام در زمان حیاتشان، آثارشان به اندازه دکتر تکثیر نشد و طالب و خواننده نداشت. میبینیم که اقبال در شعرهایش گله دارد از اینکه گوش شنواری نیست سخنرانیهای سید جمال یا نامهایی که نوشته، شاید به ۱۰۰بار نمیرسد که چاپ شده باشد در صورتیکه نوشهای دکتر پی در پی در تیراژ ۱۰۰۰۰ هزار و غیره چاپ میشد و تمام میگشت، بنابراین شهرت دکتر مرهون این موهب خدادادی خودش بود، نهمن که پدرس بودم تاثیرداشتم، (البته من وظیفه پدریم را نسبت به اوانجام دادم ولی شهرت او برای خاطر من نبود.) وته آقای مطهری بلکه بخاطر خودش بود. مزایایی داشتا و همینطور که گفتم از لحاظ پرگاری و اطلاعات وسیع و سخن جذاب و قلم بسیار توانایی کدداشت باعث شد توشهایش دست بدست بگرد و مردم با حرص وولع اینها را بخند و بخوانند. تعجب است که خود آقای خامنه‌ای کاملاً نسبت به این جریان اطلاع دارند، در عین حال شهرت دکتر را به آقای مطهری نسبت میدهند در مقام فضل و علم آقای مطهری کسی سخنی و حرفی ندارد ولی تعریف و تجلیل از فردی ملازم با گویند و تحریر فرد دیگری نیست، و نمیدانم چرا شهرت دکتر معلول مزایا و موهب پرگاری خودش و توجه شدید طبقات مختلف و خواندن آثارش باعث شهرت او شد و هم‌اکنون نیز آثار دکتر به بسیاری از زبانهای بیکانه ترجمه و منتشر میشود، از انگلیسی و عربی و اردو و ترکی و غیره اینها ترجمه و تکثیر میگردد، با همه دشمنی‌هاییکه نسبت به او میشود باز هم شهرتش روز افزون است.

س - چه کسی از دکتر دعوت به همکاری بالارشاد کرد؟ و آبا دکتر قبلاً معلمی گفتم بود؟

ج - آقای همایون و نهاد آقای مطهری. آقای همایون بستری بود، اطباء سفارش گرده بودند سرای معالج باید به خارج سفر کنند یکروز به عیادت مرحوم همایون رفتند بودیم، هنکام برگشتند گفتند: امروز دکتر می‌آید (نزدیک غروب بود)، گفتم دکتر کسی نیست

که با دعوتی به تهران بباید . وقتی روبری ارشاد رسیدیم ، گفتند دکتر وارد شده است و میخواهد برای ملاقات همایون به بیمارستان برود که بعلت رفتن من ، به روز بعد موکول شد و دکتر به ساختمان مقابل ارشاد آمد . فردای آنروز برای عیادت آقای همایون به بیمارستان رفتیم . همایون گفت :

ما اگر میخواستیم حسینیه‌ای در ردیف سایر تکایا و حسینیه‌ها داشته باشیم بی –  
جهت به خودمان زحمت نمیدادیم و اینقدر خرج نمیکردیم ! ما میخواهیم اینجا آنچنان از لحاظ ساختمان ممتاز باشد که حقایق اسلام نیز آنطور که شایسته است ، به مردم اباگ شود ! اگر دکتر دعوت ارشاد را نپذیرند من بایاس کاملی به خارج میروم و روشن نیست که دیگر زنده برگردم .

من و دکتر هردو سکوت کردیم چون ، هم‌آمدن دکتر هر ۵ روز یکبار مشکل و هم بعلت سخنرانیهای دکتر در شهرهای دیگر مانند آبادان و تبریز و غیره که انجام میگرفت ، سازمان امنیت تحت فشار قرار میداد . امادر برابر این پیرمردی که با حالت تاثر اشک از چشمانش جاری بود و درخواست میکرد که دکتر به ارشاد بباید تا با قلبی آرام برود ، آتشب که آقای امیرپور که ماجرا را شنید ، گفت با آقای مطهری در مورد مسئله مشورت کنید . در این حین آقای مطهری وارد شد ، در اطاقی ماجرای دعوت همایون و مشکلات را مطرح گردند . آقای مطهری گفت :

دکتر نباید درس بدهد و سخنرانی بکند ، چون این آخوندها که اعتراض میکنند در مورد سخنرانی‌ها است ! ولی مثل دانشگاه که حتی ممکن است یک‌آدم گمونیست هم تدریس کند ، که میکند !

به اینترتیب دکتر هم قبول گرد و سخنرانیهای متوالی ( در مدت انتقال به وزارت علوم توسط ساواک ) و درس‌های از قبیل ، تاریخ ادیان ، اسلام‌شناسی ، جامعه‌شناسی – اسلامی و غیره آغاز شد . متساقنه در این ایام آقای مطهری دیگر در ارشاد نبودند ! س – اصلاً شهرت میتواند اهمیتی برای معلم داشته باشد ؟

ج – نه خیر ، ابداً ! در راهی که ایشان بود از این قبیل مسائل نبود ، این اگر برای کسانی مطرح باشد ، برای دکتر بطور طبیعی و بعلت مبارزات و افکارش ، پیش‌آمده بود و الا خود او ذاتاً از شهرت طلبی بری بود .

س – بنظر شما علل کناره‌گیری آقای مطهری از حسینیه ارشاد چه بود ؟

ج – آقای مطهری ، از مدتها پیش ، گهگاه‌گلهای از حسینیه ( در واقع از آقای میناچی ) داشتند . روزی در منزل آقای متعدد بودیم و من بعلت قولی که داده بودم در حال رفتن بودم که آقای مطهری گفتند " من گار خیلی لازمی باشما دارم ، نروید " ناچار لغو کردیم و به اطاقی رفتیم ، گفتم حاجی امیرپور هم بباید . با موافقت آقای مطهری آمد . آنگاه گفتند " اگر وضع ارشاد اینطور پیش برود ، دیگر من نیستم و نمی‌آیم ! "

به ایشان گفتم مطالب را شماره بندی نماید تا در خاطرم بماند. لذا مجموعاً هفت انتقاد، ماده به ماده از مطالب ایشان بدست آمد. برخی از آنها اکنون هم یادم هست مثلاً یکی برداشتن دفتردار حسینیه بود که میناچی گفت این امر به اختیار آقای مطهری باشد فرد مطلع دیگری بیاورند تا منشی را عوض کنیم. مطلب دیگر این بود که "آقای میناچی دیکتاتوری میکند" میناچی گفت چندتن از دوستان هیئت مدیره بنشینیم بینیم که چه کسی دیکتاتور است، ما جزء زحمت جمع‌آوری چندین هزار تومان برای اینکه بیایند و سخنرانی بکنند و نیز گارهای تبلغی را که به ایشان واگذار گردیم و از هر که خواستند دعوت گردند و هر که نخواستند نگردند و اظهار نظری نگردیم، جزاً این چه گردهایم؟

درجش قرن ۱۴؛ بعثت ایشان یکی از گویندگان را میخواستند حذف کنند ولی ایشان قبول نکردند و حال اینکه ۱۹ نفر با بیرون گردن طرف در چند شبی که مانده بود مخالف بودند و ما جهت نرفتن ایشان عذر طرف را خواستیم، گار اجتماعی که رسماً این نیست که وقتی اکثریت یک جماعتی با نظری مخالف بودند فردی بگوید من نیستم و من مطالب را در حضور ایشان عرض میکنم تا انگار ناپذیر باشد، نگاه دیگر این بود که آقای مطهری خواستار تعیین جانشین برای موئسسه شدند تا پس از درگذشت آقای همایون اشکالی پیش نیاید. آقای میناچی استدلال گردند که چون آقای مطهری جزء هیئت موئسسه نیستند و مرگ هم غیر قابل پیش بینی است این نکته ضرورتی ندارد. با همه مشکلاتی که داشتم عصر وقتی خواستیم با آقای امیرپور به منزل آقای مطهری برویم برادر خانم ایشان آقای روحانی یک پاکت نامه بمندادگه نوشته بود مطالبی را که به آقای میناچی گفتید به آقای همایون هم بگوئید من نمیخواستم همایون بیمار را رنجشی حاصل شود، وقتی به منزل آقای مطهری رفتیم بنابر وعده قبلی، ایشان نبودند برایشان نوشتم بعيد است برخلاف انتظار از شما که سرقرار نیامدید و در قرار بعدی و سخنرانیها ایشان به ارشاد هم نیامدند و بجای ایشان سخنرانی میگردند لذا بنای چار مطالب مذکور را به آقای همایون گفتم که ایشان هم نظرات میناچی را تائید گرد، و گفت مسئله جانشین پس از مرگ من را به بعد واگذارید. و بدین ترتیب تلاش ما برای آشتباییها و تأکید بر سعادتمندی داشتن بجای نرسید و جلساتی هم در مشهد تشکیل شد (که آقای خامنه‌ای هم حضور داشت....) از آقای همایون از مدت‌ها قبل از اینها از دکتر دعوت به سخنرانی و وضع گرده بود و دکتر بتصور اینکه من در بیمارستان هستم بسرعت به تهران آمد و در مقابل اصرار همایون بر ضرورت ارشاد حسینی و حقایق اسلام و طرح اساس تشیع علوی واينکه در صورت پذیرش دکتر با قلبی آسوده خواهم مرد بنای چار دکتر پذیرفت و فعالانه در ارشاد شروع به تدریس و سخنرانی نمود.

آن - در مصاحبه با مجله پاسداران، پیام انقلاب آقای خامنه‌ای میگویند

پس از رفتن آقای مطهری آقایان هاشمی و خامنه‌ای و ....، هم رفتند و عملاً حسینیه بایکوت شد و دکتر هم تعبیرش این بود که "وقتی که آقای مطهری گفت نمی‌آیم، من دیدم همهٔ آرزوهای من تمام شد، همهٔ چیز برایم تمام شده بود، و دیگر هیچ چیز برایم معنی نداشت یعنی دکتر عمیقاً ارادت داشت" و .... با رفتن آقای مطهری حسینیه از روح تهی می‌شد!!!! و میافزایند که "حتی آقای محمد تقی شریعتی هم نیامدند و گفتند، من هم می‌روم و علی را نمی‌گذارم بروند. آیا این مطالب صحت دارند؟

ج - ابداً، من چنین مطالبی یادم نیست. من گهullet نیامدند را گفتم (در سئوالات قبل، بدليل اصرار آیت‌الله میلانی در قدیم) بله من که حتی تا روزهای آخر می‌آمدم، چگونه می‌توانم گفته باشم که علی را نمی‌گذارم. من خود بدعوت ارشاد می‌آمدم و در شباهی احیاء و یاد رشبهای آخر صفر و یا ایام محرم سخنرانی می‌گردم، پس چگونه مانع آمدن دکتر شده‌ام؟ بعلاوه تعدادی از دوستان آقای مطهری که توسط ایشان برای سخنرانی دعوت شده بودند، هم‌مان با گناهگیری ایشان به توصیه و رفاقت ایشان نیامدند، برخی از معممین دیگر مانند آقای بلااغی و شبستری می‌آمدند.

س - عنوان شده است که آقای میناچی با زرنگی دکتر را قانع به ادامه کار در ارشاد کرد، علیرغم رضایت باطنی وی؟

ج - البته آقای همایون و میناچی علاقمند به آمدن دکتر بودند، اما دکتر به دعوت همایون به ارشاد آمده بود و نه بدعوت میناچی، تا مثلاً دکتر فریب خورده باشد.

س - آیا حسینیه پس از آقای مطهری، قائم بفرد دکتر و فردی شده بود؟ دیگر اینکه جریان طرح چهار نفره چیست؟

ج - البته رکن اساسی ارشاد، دکتر بود. ولی آقایان دیگر، چنانکه گفتم هم بودند، خودمن، آقایان بلااغی و شبستری وغیره. اینطور نبود که ارشاد مثلاً با یک سرماخوردگی دکتر تعطیل بشود. دیگر اینکه، من برای اولین بار است که چنین طرحی را می‌شنوم! (در مورد طرح ترسیم شده‌ای در مشهد)

س - نظرتان درباره تز دکتر در خصم بودن امپریالیسم و سرمایه‌داری و رقیب بودن مارکسیسم، چیست؟ و آیا این یک تفکر خالص توحیدی است یا دارای رگه‌های غربی و شرقی و ضد روحانی و التقاطی والهادی و ...؟

ج - بیشک تفکر دکتر، یک‌اندیشهٔ خالص و ناب توحیدی است. واما اینکه دکتر مارکسیسم را "رقیب" میداند، برای اسلام بمعنای این است که آنچه می‌تواند در برابر اسلام مردم را بطرف خودش جذب بکند، بدليل تاثیر اجتماعی و دستگاه تبلیغاتی مارکسیستها که قوی است و چندین کشور کمونیست هستند و مبالغه هنگفتی برای تبلیغ خرج می‌کنند، پس از لحاظ تبلیغاتی رقیب محسوب می‌شود، وگرنه دشمن بودن ماتریالیسم مارکسیستی و کمونیستی را دکتر میدانسته است، و چه بسا نیرومندترین مکتب

متضاد با اسلام باشد. منتهی مسئله دو جنبه دارد. چون در مقایسه با دکتر تشکیلات و تبلیغات وسیع و عریض و طویلی داشته‌اند در آثار دکتر، نظراتش در تمایزات و تضادهای این دو مکتب بخوبی روشن است حتی در کتاب "اسلام، انسان و مکتبهای غرب زمین" که دانشجویان اصفهان که سالها قبل که دکتر آنرا در دانشگاه مشهد تدریس نموده بود، چاپ گردیده بودند و بعد از آن که رژیم خواست سوء استفاده نماید و به اختلافات از این طریق دامن بزند و آنها را بیشتر مانه در کیهان چاپ گرد خوشبختانه دانشجویان مسلمان اصفهان تعداد زیادی را قبل از انتخاب مردم قرار داده بودند که توطئه دستگاه در وانمود گردن همگاری دکتر علیه مارکسیستها، ختی شد. ) تضادهای عقیدتی و فلسفی را بویژه در مسئله انسان ما بین اسلام و مارکسیسم و ناسازگاری دکتر با ماتریالیسم مارکسیستی برای همه واضح است. متأسفانه من در آن مجلس نبوده‌ام و آقای خامنه‌ای باید اول و آخر و ماقبل و بعد این قول را نقل نمی‌گردد، گه نگردد. بنابراین، مارکسیسم از لحاظ تبلیغاتی و تاثیر اجتماعیش، که می‌تواند مردم را بیشتر جذب کند و فریفته آن شوند و سایر مکاتب وادیان چون مسیحیت و یهود و اومنیسم و اگزیستانسیالیسم هیچ یک نمی‌توانند رقیب محسوب گردند و این بد لیل جذب و نفوذ آن در افراد است. لذا دکتر امپریالیسم را دشمن اصلی اسلام و رابطه آین دو را خصم‌انه میداند و مبارزه با مارکسیسم را رقابتی دانسته و بطریق سبقت از آن مکتب در معالجه امراض اجتماعی و انسانی، و نهاینگه آنرا خطری بحساب نیاورد.

س - آیا اندیشه دکتر آغازگر بیداری انقلاب بوده است؟

ج - اگر انصاف بخرج دهیم، حداقل اثر وی این بود که یکی از موثرترین عوامل در روشی نسل جوان و علاقه بدین وایمان و مذهب، تفکر دکتر بوده است و منشاء آن از عوامل مهم انقلاب، ایمان مردم بوده است که در انقلاب برمبنای اسلام وایمان بنا شده و شعارشان الله‌اکبر و آزادی و استقلال و جمهوری اسلامی بود. بنابراین هنگامی که انقلاب برمبنای یک عقیده باشد کسی که به بهترین وجه بتواند با عقیده در افراد نسل جوان و روشنگر رسوخ کند، از پر اهمیت ترین عوامل آن خواهد بود که این زاده دکتر راست، که در رنسانس اسلامی هم از بنیانگذاران است.

والسلام